





«از پدرم، موسی بن جعفر شنیدم که گفت: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که گفت: از پدرم محمد بن علی شنیدم که گفت: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که گفت: از پدرم حسین بن علی شنیدم که گفت: از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: از خدای عزوجل شنیدم که گفت:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي

(لا اله الا الله دژ من است؛ پس هرکس به دژ من درآید، از عذاب من ایمن خواهد بود.)»

چون کاروان به راه افتاد، امام فریاد زدند:

بِشْرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا

(با وجود شرط‌های آن و من از شرط‌های آنم.)»



فهرست

مقدمه ۹

۱. چيستی عالم پنهان ۱۳

الف. آیا همه چیز را می‌دانیم؟ ۱۳

ب. آیا به همه لایه‌های آنچه فهمیده‌ایم، دسترسی داریم؟ ۱۴

ج. عالم غیب و شهادت چیست؟ ۱۶

نسبی بودن عوالم غیب و شهادت ۱۶

انواع غیب ۱۷

راه‌های کشف غیب ۲۰

۲. دریچه‌ای به عالم پنهان ۲۳

الف. نظم عالم و نیاز به ماورا ۲۳

مثالی ساده ۲۴

ب. تغییر پیوسته و نیاز به ماورا ۲۷

ج. وجود محدود و نیاز به ماورا ۲۹

۳. من و خدای من ۳۱

الف. انواع نسبت‌ها در عالم محسوسات ۳۱

آیا نسبت خداوند با ما چنین است؟ ۳۳

- ب. سفری به عالم درون ❸❷
- جان انسان، درجهٔ عالم ملکوت ❸❸
- ج. کشف یک نسبت جدید ❸❹
- نسبت خداوند با ما ❸❺
- د. توحید در ربوبیت ❸❻
- ه. یگانه در همهٔ خوبی‌ها ❸❼

❹. دریای بی‌کران ❹❷

- الف. عالم محدود اجسام ❹❸
- ب. وجود محدود و متناهی انسان ❹❹
- ج. وجود نامحدود خداوند ❹❺

❺. فلسفه و هدف خلقت ❺❷

- الف. فلسفه و هدف به چه معناست؟ ❺❸
- ب. خداوند چرا خلق کرده است؟ ❺❹
- ج. خداوند چرا این چنین آفرید؟ ❺❺
- د. خداوند، ما را به چه هدفی دعوت فرموده است؟ ❺❻

❻. هبوط حضرت آدم علیه السلام و شیطان ❻❷

- الف. نزول و صعود عمومی موجودات ❻❸
- ب. نزول انسان ❻❹
- ج. فلسفهٔ نزول انسان ❻❺
- د. خلیفهٔ الله و سؤال ملائکه ❻❻
- ه. داستان سجدهٔ ملائکه ❻❼
- و. شیوهٔ پایین کشیدن انسان ❻❽
- ز. وسوسهٔ شیطان و خوردن از میوهٔ درخت بهشتی-زمینی ❻❿

- ح. ورود به عالم دنیا..... ۷۸
- ط. پیام‌های داستان حضرت آدم علیه‌السلام..... ۸۱

۷. عشق..... ۸۷

- الف. منبع محبت..... ۸۷
- ب. محبت اصلی و عارضی..... ۸۹
- ج. عشق به هم‌نوع..... ۹۰
- د. عشق و تمرکز..... ۹۲
- هـ. راه عاشق شدن..... ۹۳
- و. عشق مثبت و منفی..... ۹۴
- ز. عشق به خدا..... ۹۶
- ح. معشوق یکتا..... ۹۸

- منابع..... ۱۰۱

مقدمه

«مجموعهٔ برترین آرزو»، نام سلسله کتاب‌هایی است که با رویکرد دینی- معرفتی و به هدف برطرف کردن نیازهای فکری در نسل جوان تألیف شده است.

مهم‌ترین بخش این مجموعه، دورهٔ هفت‌جلدی معارف کاربردی است که اصول مسائل اعتقادی را در بر می‌گیرد. در کنار آن، کتاب‌های مکملی در موضوع‌های گوناگون در نظر گرفته شده است که هر کدام بخشی از پرسش‌های نسل جوان را پاسخ می‌دهد و همچنین، برخی گره‌های ذهنی نوجوان و جوان را می‌گشاید.

کتاب حاضر «دریچه‌ای به عالم پنهان»، با بیانی متقن و روان و به زبان ساده، به توضیح و بررسی مسائل مهمی چون چیستی عالم پنهان، فلسفه و هدف خلقت، داستان هبوط حضرت آدم علیه السلام، عشق و... می‌پردازد.

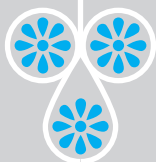
بخشی از این محتوا پیش از این با بیانی مشابه، در مجموعهٔ معارف کاربردی آمده است که به تناسب، در اینجا نیز به آن‌ها

اشاره می‌شود و بقیه مطالب، جدید است. محتوای اثر را به دلیل روانی و سادگی، به راحتی می‌توان خواند و پیگیری کرد و این کتاب برای کسانی که به دنبال اطلاعات دقیق و استوار در این زمینه‌ها هستند، مفید است.

پایه محتوای کتاب همچون دوره معارف کاربردی، آثار مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله علیه است و در کنار آن، از آثار شاگردان این عالم جلیل‌القدر نیز به شایستگی استفاده شده است. امیدواریم با عنایات حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفان مجموعه کتاب‌ها گامی مؤثر در گشودن گره‌های ذهنی جوانان باشد.

مؤسسه جوانان آستان قدس رضوی





۱. چستی عالم پنهان

الف. آیا همه چیز را می‌دانیم؟

تاریخ علم نشان داده است حقایق بسیار زیادی در عالم وجود دارد که انسان‌ها از آن بی‌خبر بوده‌اند و دانشمندان پس از سال‌ها تلاش علمی، آن را کشف کرده‌اند. در چند سده گذشته، کسی از انواع انرژی‌ها، امواج، ذرات بنیادین و کهکشان‌های دور دست و نیز سلول‌های بنیادی و ذرات حیاتی مطلع نبود؛ این پیشرفت علم و دانش بود که ما را به شناخت این حقایق رساند؛ حقیقت‌هایی که حس ما به تنهایی و بدون کمک فکر و اندیشه، نمی‌تواند برای یافتن آن‌ها راهی بیابد. از اینجا می‌فهمیم ممکن است باز هم چیزهایی در این عالم باشد که ما از آن بی‌خبر باشیم. آری! راه ارتباط ما با واقعیت‌های جهان هستی به‌طور کامل، بسته نیست؛ به عبارت دیگر، ابزارهایی برای شناخت جهان پیش روی ما وجود دارد که هرچه بیشتر از آن استفاده کنیم، بیشتر به واقعیت نزدیک می‌شویم. با این حال، باز هم چیزهایی هست که

نمی‌شناسیم؛ بنابراین:

۱. حواس پنج‌گانه ما همه چیز را ادراک نمی‌کند. پس نمی‌توان وجود چیزی را به دلیل دیده نشدن یا به حس درنیامدن انکار کرد؛
۲. تفکرات ما نیز به راحتی به فهم همه حقایق عالم دست نمی‌یابد و همچنان بخشی از واقعیت‌های عالم، از دسترس فهم ما خارج مانده است.

ب. آیا به همه لایه‌های آنچه فهمیده‌ایم، دسترسی داریم؟

می‌فهمیم؛ اما همه لایه‌های آنچه فهمیده‌ایم در دسترس ما نیست. مسلماً بخشی از واقعیت‌های هستی را از راه حس، عقل و تفکر می‌فهمیم، ولی آیا آنچه را که می‌شناسیم و می‌فهمیم، کامل، دقیق و شفاف دریافته‌ایم؟! به این مثال دقت کنید:

۱. دو سیم مفتولی در برابر شما قرار دارد و به هر دو با دقت نگاه می‌کنید، اما هیچ تفاوتی میان آن‌ها نمی‌بینید. با این حال، هنگامی که با دست یکی از آن‌ها را لمس می‌کنید، جریان ضعیفی از برق را احساس می‌کنید. از اینجا می‌فهمیم حس لامسه ما، گاه چیزهایی احساس می‌کند که حس بینایی نمی‌تواند احساس کند.

۲. آنتن رادیوی خود را در منزل به خوبی نگاه کرده و لمس کنید، سپس همین آزمایش را در بیابانی دورافتاده انجام دهید؛ آیا

با دیدن یا لمس کردن آن، تفاوتی احساس می‌کنید؟ می‌دانید این آنتن وقتی در شهر قرار دارد، امواج رادیویی را دریافت کرده و به رادیو منتقل می‌کند ولی زمانی که در بیابان است امواج را دریافت نمی‌کند و به همین دلیل، رادیو نیز صدای واضح و مشخصی پخش نمی‌کند.

بنابراین گاهی تفاوت را هیچ‌کدام از حواس پنج‌گانه ما ادراک نمی‌کنند و ما تنها از طریق آثار و در نسبت دو فضای گوناگون، آن را می‌فهمیم؛ پس حواس ما به همه لایه‌های آنچه می‌فهمد، دسترسی ندارد و جنبه‌هایی از اشیا برای انسان عادی، همواره پنهان است.

امروزه دانشمندان معتقدند انسان وقتی چیزی را می‌بیند، مستقیماً با آن در ارتباط نیست؛ بلکه نور در اثر انعکاس از آن شیء به چشم برخورد می‌کند و عدسی تصویر آن شیء را روی شبکیه می‌افکند سپس یک رشته عصب‌های بینایی، تصویر را به مرکز بینایی در مغز منتقل می‌کنند و بدین‌گونه، فرایند دیدن روی می‌دهد.^۱ بنابراین، تصاویری که ما از واقعیت می‌بینیم تابعی است از عواملی چون: شدت و رنگ نور محیط، عوامل شکست

۱. البته در آینده خواهیم دانست که دیدن به وسیله مغز، به تنهایی انجام‌پذیر نیست، بلکه مغز اطلاعات دریافتی را به روح و جان ما منتقل می‌کند و در حقیقت، بیننده واقعی، اوست.

نور همچون دمای هوا و دیگر سیالات قرار گرفته در مسیر نور، نزدیک بینی و دور بینی یا آستیگماتیسم چشم، عملکرد شبکیه در تبدیل تصویر به سیگنال‌های عصبی، عملکرد عصب بینایی در انتقال این سیگنال‌ها به مغز، عملکرد سلول‌های مغزی در تحلیل تصویر. با تغییر در هر کدام از این عوامل، تصویری که ما می‌بینیم نیز کاملاً تغییر می‌کند؛ پس باید دقت کرد اگرچه آن مقدار که می‌بینیم واقعاً ارتباط و اتصالی با واقعیات و کشف و شناخت آن‌ها دارد، ولی ممکن است پدیده‌ای واقعی، لایه‌هایی داشته باشد که اطلاعات آن در طول این فرایند به ما نرسد.

ج. عالم غیب و شهادت چیست؟

در اصطلاح به بخشی از عالم که از دسترس حواس ما خارج است و فقط با عقل، تفکر و یا شهود می‌توانیم بدان راه یابیم، «عالم غیب» می‌گوییم و آن بخش را که در حیطه مشاهده و ادراک ماست، «عالم شهادت» می‌نامیم.

نسبی بودن عوالم غیب و شهادت

ابزارهای حسی هر جاننداری، دامنه‌ای مخصوص به خود دارد که بیشتر و کمتر از آن را حس نمی‌کند؛ گوش انسان‌ها صداهایی را می‌شنود که بسامدی میان بیست هرتز تا بیست کیلوهرتز داشته

باشد که به آن، «صوت» می‌گویند. انسان صداهایی با بسامد کمتر (فروصوت) و یا بیشتر (فراصوت) از این محدوده رانمی‌شنود با این حال، بسیاری از حیوانات می‌توانند صداهای فراصوت یا فروصوت را بشنوند و از چیزهایی آگاه شوند که انسان از آن بی‌خبر است. به همین علت است که برخی حیوانات صدای هواپیما یا بمب‌های مهیب را از فاصله‌های بسیار دور می‌شنوند و یا چند ساعت پیش از وقوع زلزله، به آن واکنش نشان داده و رفتارهای خاصی انجام می‌دهند. از اینجا می‌فهمیم چیزهایی هست که برای ما غیب است ولی برای برخی حیوانات، شهادت محسوب می‌شود؛ به طوری که اگر کسی چند ساعت زودتر وقوع زلزله را پیش‌بینی کند، مردم می‌گویند «وی از غیب خبر داده است». در واقع، مسائل و موضوعات زیادی در عالم هستی وجود دارد که ما انسان‌ها از آن بی‌اطلاعیم؛ حیوانات نیز تنها از بخش کوچکی از آن باخبر می‌شوند.

انواع غیب

با توجه به آنچه خواندیم، با دو گونه غیب مواجهیم:

۱. حقایقی که به نوعی باطن موجودات مادی محسوب می‌شود ولی حواس ما آن باطن را ادراک نمی‌کند.
۲. عوالمی که کلاً از دنیای ما جدا است و در شرق، غرب،

شمال، جنوب یا بالا و پایین این عالم قرار ندارد؛ اما چگونه می‌توان عالمی را فرض کرد که از همه این جهت‌های شش‌گانه بیرون باشد و بازهم واقعیت داشته باشد؟ ریشه این سؤال آن است که به طور معمول، ما انسان‌ها آنچه با چشمان خود می‌بینیم را همه واقعیت می‌پنداریم و گمان می‌کنیم ما تنها همین بدن مادی هستیم. به همین دلیل نمی‌توانیم باور کنیم و رای این عالم جسمانی نیز چیزی وجود داشته باشد؛ ولی اگر بفهمیم ما، تنها این بدن نیستیم و آنچه می‌بینیم تمام واقعیت نیست بلکه دریافت‌هایی از بخشی از واقعیت است که به کمک گیرنده‌هایمان دریافت شده و در صفحه نمایشمان نشان داده می‌شود، آن وقت راحت‌تر می‌توانیم تصور کنیم عوالمی جدا از این عالم ماده نیز وجود دارد.

یک مثال:

کودکی را تصور کنید از روزی که به دنیا آمده است عینکی سه‌بعدی بر چشمش نصب کرده‌اند و هیچ‌گاه دنیای واقعی را ندیده است. او با این عینک، در دنیای مجازی خانه‌ها، شهرها، کوه‌ها و دریاها را تماشا می‌کند و آدمی را می‌بیند که هرگاه دستش را تکان می‌دهد دست آن نیز تکان می‌خورد و هرگاه پایش را تکان می‌دهد و حرکت می‌کند، پای آن آدم هم حرکت می‌کند و راه می‌رود؛ وقتی رویش را برمی‌گرداند، تصویر

موجود در عینک سه بعدی می‌چرخد و وقتی آن آدم در تصویر، به جایی برخورد می‌کند، کودک واقعاً احساس درد می‌کند. این کودک کم‌کم رشد کرده و مسلماً پس از مدتی فکر می‌کند خودش عبارت است از آن آدمی که در تصویر می‌بیند و دنیای واقعی هم همان دنیای مجازی سه بعدی است که در عینک مشاهده می‌کند و پس از مدتی، از شدت انس با آن دنیای مجازی و تصاویرش، امکان وجود دنیایی دیگر را انکار می‌کند؛ اگر به او بگویند «تو آن آدمکی نیستی که در تصویر می‌بینی و دنیا نیز به دنیای تو منحصر نیست و در واقع، عالمی وسیع‌تر از دنیای تو وجود دارد که برای رسیدن به آن فقط باید از این دنیایی که در آن هستی دل بکنی و جدا شوی»، این کودک که اکنون نوجوانی شده است، حقیقت را به شدت انکار می‌کند.

اکنون روزی را در نظر بگیرید که در مراسمی، چند نفر جمع شوند و عینک را از روی دیدگان این نوجوان بردارند. ناگهان نوجوان بهت زده و گیج می‌شود و می‌بیند دنیای دیگری پیش روی اوست. اکنون با بدن جدیدی مواجه است. وقتی تصمیم می‌گیرد سر و دست و پای خود را تکان دهد، سر و دست و پای این بدن تکان می‌خورد. این نوجوان کم‌کم احساس می‌کند دنیای گذشته او دنیایی مجازی بوده و بدن حقیقی‌اش نیز از اول، همین بدن فعلی بوده است، اما به واسطه اتصال این بدن به آن عینک، او

به اشتباه خود را آدم موجود در تصویر می‌دیده است. دنیای سابق این نوجوان در مقایسه با دنیای واقعی، ذره‌ای در پهنای بی‌کران است. او برای همیشه با آن دنیا و آن بدن خداحافظی می‌کند و از این پس باید با دنیای واقعی و جدیدش همراه باشد.

وضعیت ما نیز در این عالم چنین است؛ اثبات خواهیم کرد حقیقت ما روحی و رای این بدن است و او بیننده حقیقی است و بدن ابزار دست اوست. بدن هر انسان فقط «بدن» او به شمار می‌رود، نه «خود» او. انسان باید خود حقیقی‌اش را بیابد تا نگاهش به عالم، نگاهی واقعی باشد.

حقیقت ما این بدن نیست و آنچه می‌بینیم نیز همه عالم نیست؛ بلکه لایه‌ای از عالم است که از درپچه این بدن در صفحه نمایش روح و جان ما دیده می‌شود. اگر واقعیت و جان انسان بتواند درپچه‌های دیگر وجودش را باز کند، می‌تواند به عوالم دیگری سفر کند و آن‌ها را نیز مشاهده کند.

راه‌های کشف غیب

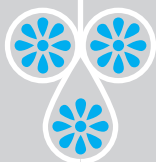
برای اینکه بتوانیم به غیب دست یابیم، سه راه وجود دارد:

۱. راه اول، همان تفکر است. دانشمندان به‌ویژه فیلسوفان توانسته‌اند با تفکر، بخش‌های زیادی از عالم غیب را کشف کرده و از وجود آن آگاه شوند.

۲. راه دوم، آن است که ما در ابزارهای شناختی و به تعبیری، در گیرنده‌های خود تغییر ایجاد کنیم تا بتوانیم به این وسیله، غیب را دریابیم.

همان طور که شما با تقویت گیرنده رادار می‌توانید از چیزهایی مطلع شوید که گیرنده ضعیف، آن را به شما نشان نمی‌دهد، با تقویت گیرنده‌های وجود خویش نیز می‌توانید به حقایقی دست یابید که پیش‌تر، از دایره فهم شما خارج بوده است. راه‌های زیادی برای تقویت گیرنده‌های وجودی انسان وجود دارد که هریک، گیرنده‌های انسان را در بُعدی و از جهتی تقویت می‌کند و تا حدی پیش می‌برد. برخی راه‌ها، گیرنده‌های انسان را تنها در حد حیوانات ارتقا داده و از لایه ابتدایی غیب آگاه می‌کند، ولی برخی راه‌ها، انسان را هزاران بار بیشتر ترقی می‌بخشد و او را تا مقام هم‌جواری با انبیا و اولیای الهی رشد می‌دهد و به مقام «لقاء الله» می‌رساند.

۳. می‌توانیم از واگویه‌ها و گزارش‌های کسانی بهره ببریم که گیرنده‌های خود را فعال کرده‌اند و از غیب خبر می‌دهند؛ مراجعه به انبیای الهی برای شناخت عالم غیب، از این نوع است.



۲. دریچه‌ای به عالم پنهان

الف. نظم عالم و نیاز به ماورا

تناسب و هماهنگی میان اجزای یک مجموعه را «نظم» گویند. نظم گاهی محصول ویژگی‌های درونی یک مجموعه است و گاهی به عامل بیرونی نیاز دارد. اگر شما مجموعه‌ای از نخود، ارزن و خاک را در شیشه‌ای بریزید و آن را تکان دهید، پس از مدتی در فرایندی طبیعی، خاک‌ها به پایین می‌روند و ارزن‌ها روی آن و نخودها در بالا قرار می‌گیرند و مجموعه‌ای منظم را تشکیل می‌دهند که این نظم محصول ساختار خاص این اجزا و ریزودرشتی آن است.

حال اگر هزار نخود را روی یک سینی بزرگ بریزیم و بعد ببینیم این نخودها به شکل چهل مربع یک اندازه درآمده‌اند یا طرحی هنری ایجاد کرده‌اند، هیچ‌گاه احتمال نمی‌دهیم این اتفاق در فرایندی طبیعی و بدون عامل بیرونی روی داده باشد؛ بلکه یقین می‌کنیم حتماً انسان یا عامل دیگری آن‌ها را در کنار هم و منظم چیده است؛ زیرا طبق قانون «حساب احتمالات»، «احتمال»

اینکه نخودها بدون عامل بیرونی به این شکل درآمده باشد، درحد صفر است؛ چنان‌که اگر کتابی با مطالب علمی بیابیم، یقین می‌کنیم عامل بیرونی آگاه و دانشمندی وجود داشته است که آن را تألیف کند. همچنین، این احتمال را باور نمی‌کنیم که کودکی درس نخوانده، تصادفاً حروف صفحه‌کلید را بفشارد و چنین کتابی را تولید کند. بنابراین در اینجا منظورمان از نظم:

«حالتی خاص از تناسب و انسجام در یک مجموعه است که اجزای درونی آن، اقتضای به وجود آمدن آن حالت را ندارند».

بسیاری از دانشمندان اعتراف کرده‌اند که اگر کسی در نظام این عالم دقت کند، با نظم‌می مواجه خواهد شد که روابط موجودات مادی برای تأمین آن کافی نیست و برای توجیه منطقی آن باید پذیرفت که:

«دستی آگاه در پس پرده به تدبیر این عالم می‌پردازد».

بررسی رفتارهای هدفمند موجوداتی همچون زنبورها، مورچه‌ها، ماهی‌ها و... برای درک این موضوع، بسیار مؤثر است. البته یافتن این نظم‌ها و پدیده‌ها در زندگی شخصی انسان؛ آسان، کاربردی و اثربخش‌تر خواهد بود.

مثالی ساده

از پشت دیوار صدایی می‌شنویم و نمی‌دانیم صدای باد است یا حیوان یا انسان. به‌طور طبیعی، او را صدا می‌زنیم تا از پاسخ

و واکنش دریافتی، بتوانیم تشخیص دهیم کیست یا چیست. حتی اگر صاحب این صدا، حرفی نزنند، از رفتارهای وی می‌توانیم هویتش را تشخیص دهیم؛ مثلاً به او بگوییم اگر انسان هستی، از آن سوی دیوار چوبی پرتاب کن و بعد، پرتاب چوبی را شاهد باشیم، مشخص می‌شود که آن سوی دیوار یک انسان ایستاده است. اگر واکنش‌های متناسب با درخواستمان چندبار تکرار شود، آیا بازهم احتمال می‌دهیم کسی نباشد؟!

برای یافتن خداوند نیز آسان‌ترین راه همین است؛ احتمال دهید در پسی پرده رویدادهای این عالم، خدایی هست برتر و داناتر از همه هستی. او را بخوانید و به او بگویید «ای کسی که اگر خدایی باشد تو آن هستی، به من پاسخ بده». در متون دینی تأکید شده که خداوند ضمانت کرده است اگر کسی صادقانه از این راه خداوند را بخواند، خداوند خود را از طریق نشانه‌هایش به او خواهد نمایاند؛ برای نمونه، اگر شخصی که به مشکلی گرفتار شده و احساس می‌کند تمام درها به روی او بسته است، از ته دل خدا را بخواند، مشکل او حل خواهد شد.

ممکن است ما در ارتباطاتی این‌چنینی با خداوند، بار نخست، دوم و سوم، کمی شک کنیم و همچنان احتمال دهیم آنچه روی داده، خودبه‌خودی و اتفاقی بوده است؛ ولی پس از تکرار این قضیه، کم‌کم احتمال اتفاقی بودن آن‌ها از بین می‌رود. از چنین

واکنش‌هایی، به وجود پروردگاری مهربان و حکیم یقین می‌کنیم و مطمئن می‌شویم که امور زندگی ما را خداوند رقم زده است و اداره می‌کند.

«این گوی و این میدان؛ کافی است صادقانه قدم برداریم و خداوند را از ته دل بخوانیم».

البته باید بدانیم همه کارهای خداوند بر اساس حکمت است و گاهی که خداوند به خواسته‌های ما پاسخ نمی‌دهد، جواب ندادنش از سر مصلحت است. فردی که می‌خواهد با خداوند ارتباط برقرار کند باید با زبانی که خود خداوند فرموده و با روشی که خودش مشخص کرده است او را صدا بزند؛ وگرنه انسان نباید توقع داشته باشد که جوابی دریافت کند.

در مثالی که گذشت، اگر در پشت دیوار، انسانی حکیم، خردمند و خیرخواه باشد، وقتی از او تقاضا می‌کنیم باید با او طوری سخن بگوییم و چیزهایی از او تقاضا کنیم که متناسب با اخلاق او باشد. بدیهی است اگر از او بخواهیم از پس دیوار آتشی بر سر ما بیفکند، همراهی و همکاری نخواهد کرد؛ ولی همین قدر که می‌بینیم وقتی از او کمک و خیری می‌طلبیم پاسخ می‌دهد، برای اثبات وجود او در پس دیوار کافی است؛ جواب دادن او در برخی مواقع، بر وجود او دلالت دارد؛ ولی جواب ندادنش در برخی اوقات، دلیل بر نبودنش نیست.

اگر درباره دعاهایی که مستجاب نمی شود تأمل کنیم، درمی یابیم در همگی آنها این احتمال کاملاً معقول و منطقی است که آن دعا و خواسته، برخلاف خیر و صلاح بوده باشد و پس از فهمیدن علم و لطف خداوند یقین می کنیم که جواب ندادن، در همه آن موارد، از سر لطف و رحمت بوده است.

ب. تغییر پیوسته و نیاز به ماورا

عقل انسان حکم می کند هیچ چیز خود به خود به وجود نمی آید و هر پدیده ای (هر شیء حادث) حتماً مستند به جایی است. اگر در این عالم به خوبی بنگریم می فهمیم هر آن، دنیا نو می شود و هر لحظه، هزاران هزار چیز جدید به وجود می آید که پیش از آن نبوده است. از همین راه، دانشمندان اثبات کرده اند حتماً چیزی به نام انرژی وجود دارد که کار از آن پدید می آید؛ زیرا نمی توان پذیرفت کار خود به خود به وجود آید. شاید بپنداریم آنچه به وجود می آید جدید نیست و ترکیبی از همان چیزهایی است که پیش از این بوده است، ولی این سخن از لحاظ عقلی پذیرفتنی نیست؛ زیرا خواص و آثار موجودات جدید، چیزی غیر از اجزا و آثاری است که پیشاپیش وجود داشته است؛ برای مثال، آب در ظاهر از اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است و در نگاهی ابتدایی شاید

بپنداریم چیز جدیدی نیست، ولی با کمی دقت درمی یابیم آب نه خواص اکسیژن و نه خواص هیدروژن و حتی نه براینده و میانگین خواص این دورا دارد. از همین رو، فیلسوفان الهی از دوره افلاطون و ارسطو تا به امروز معتقد بودند باید ورای این دنیا عالمی دیگر باشد که این دنیا در آن عالم ریشه داشته باشد و از آنجا سیراب شود؛ وگرنه تغییرات و تحولات این دنیا را با موجودیت درونی خود دنیا نمی توان توجیه کرد.

اگر کمی دقت کنیم نظریه «وجود انرژی و جسم و تبدیل هریک به دیگری» نیز شاهدهی بر وجود عالمی ورای این دنیا است؛ زیرا این نظریه تنها می تواند بخشی از معمای پدید آمدن کار را حل کند، ولی سؤالی که باقی می ماند این است که خود تبدیل شدن انرژی به کار نیز نوعی فرایند و تغییر است که مسلماً علت آن نمی تواند خود انرژی یا کار یا جسم باشد و باید برای آن علتی کشف کرد. بنابراین، چه بیگ بنگ را بپذیریم و چه نپذیریم، در هر حال دنیای ما همیشه در حال شدن و تحول است و هر تحولی، پدید آمدن چیز جدیدی است که پیش تر نبوده است؛ وگرنه با ثبات محض و بدون افزایش جدید، هرگز تغییری پدید نمی آید و چون می دانیم هر چیز جدید و حادثی، به علتی نیازمند است که بدان تکیه کند، باید بفهمیم ورای این عالم، عالمی دیگر وجود دارد که از دیدگان ما پنهان است و با این عالم دادوستد می کند.

ج. وجود محدود و نیاز به ماورا

جمعی از فیلسوفان که کمی عمیق‌تر اندیشیده‌اند، گفته‌اند که اگر این دنیا هیچ تغییری نمی‌کرد بازهم باید به وجود ماورا پی می‌بردیم؛ زیرا عقل ما حکم می‌کند امکان ندارد موجودی به هیچ چیزی نیازمند نباشد، ولی وجودش محدودیت داشته باشد؛ چون اگر چیزی روی پای خودش می‌ایستد و بر دوش دیگری سوار نیست، وجهی ندارد که به زمان یا مکان یا هر مرز دیگری محدود شود. به عبارت دیگر، عقل حکم می‌کند حتماً علتی و خصوصیتی وجود داشته است که این شیء در محدوده «الف» باشد و در محدوده «ب» نباشد؛ زیرا اگر شیء، ممکن الوجود و وابسته نبود و بدون هیچ دلیلی و خودبه‌خود ایجاد می‌شد، ضرورتی نبود هستی خود را تنها در محدوده «الف» بگستراند؛ این محدودیت حاکی از آن است که این شیء به شیء دیگری وابسته است و آن دیگری، فقط در محدوده «الف» او را محدود کرده است؛ چنان‌که اگر وجود مرغ، بر بودن تخم مرغ و جوجه شدن و رشد کردن آن، یا بر چیزهای دیگر متوقف نباشد، مرغ باید پیش از آمدن تخم مرغ و دیگر شرایط نیز، موجود باشد. اگر تحقق میوه، بر درخت بر شرایط دیگر متوقف نباشد، باید همیشه میوه وجود داشته باشد و وجود آن به شرایط خاص و تحقق درخت و دیگر شرایط، محدود نباشد.

چگونه است که انسان در زمانی به دنیا می‌آید و سپس در زمانی می‌میرد؟ آیا امکان دارد وجود انسان به چیزی وابسته نباشد ولی بازهم در زمان، محدود باشد؟ آیا ممکن است انسان در پدید آمدنش به هیچ چیزی محتاج نباشد؟ اگر چنین است چرا زودتر پدید نیامد؟ چرا همیشه وجود نداشت؟ آیا ممکن است سلامت جسمانی انسان و بقای حیاتش به تغذیه مناسب و... بستگی نداشته باشد؟ اگر چنین است پس چرا جاودانه نیست و چرا از بین می‌رود؟ بنابراین، عقل ما می‌گوید هر چیزی که از جهتی محدود است و تنها در ظرف و محدوده خاصی وجود دارد و در دیگر محدوده‌ها نیست، حتماً به غیر خود، نیاز دارد و اگر نیازمند چیزی غیر از خود نبود، تحقق یافتنش در آن ظرف خاص، بی‌دلیل می‌شد و باید همیشه وجود می‌داشت. بدیهی است که آن علت نیز باید یا نامحدود باشد یا اگر محدود است، در نهایت به موجودی نامحدود تکیه کند که او پشتوانه همه محدودها باشد. آن موجود نامحدود را در اصطلاح دین، «خدا» می‌نامند.